

طب و طبیب و تشریح

www.ketab.ir

ابوالفضل علامه حسن زاده آملی

سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور: طب و طبیب و تشریح / حسن حسن زاده آملی.
مشخصات نشر: قم: الف. لام. میم، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۷۴-۲۰-۵
وضعیت فهرست نویسی: بر اساس اطلاعات فیبا
موضوع: پزشکی - مقاله ها و خطابه ها
موضوع: کالبد شناسی انسان
رده بندی کنگره: ۲ ط ۵ ح / ۱۱۱ R
رده بندی دیویی: ۶۱۰
رده بندی شناسی ملی: ۲۴۵۶۸۳۹۲

طب و طبیب و تشریح

مؤلف: ابوالفضل علامه حسن زاده آملی
ناشر: الف. لام. میم
قطع: رقعی
تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
نوبت چاپ: اول
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.
نقل بخش هایی از متن یا ذکر منبع بلامانع است.



ف. ل. م. میم

تلفن: ۰۹۱۹۶۱۹۶۴۸

Email: RR۰۹۱۹۶۱۹۶۴۸@Gmail.com

آثار مکتوب اندیشمندان و بزرگان عرصه‌ی علم و دین، میراث جاودانی است تا نسل‌های آماده و پذیرا از این خوان گسترده بهره گیرند.

ایک آنچه بش روی فرهیختگان است، رساله‌ی گران قدر «طب و طبیب و تشریح» - صرت ترجمه حسن زاده‌ی آملی مدظلہ العالی است.

برای آن که ده‌ها خوان این مآذبه‌ی الهی بهره‌مند شوند، هر جا نیاز به ترجمه بود، به پارسی برگردانده شد.

ارجاعاتی که حضرت علامه بر تالیقات آوردند و همچنین مطالبی که با شرح و توضیح بیش‌تر در دیگر آثار ترجمه آمده، تحت عنوان ملحقات در پایان رساله آمده تا دانشوران را بهره‌مندی بیشتر و بی‌نیغ گردد.

از سعی، کوشش و همت بلیغ همکاران و عزیزان نشر الف. لام. میم. درآمده سازی این اثر سترگ، کمال تشکر و امتنان دارم. ان شاء الله وند تبارک و تعالی توفیق روز افزون‌شان را خواهانم!

ناشر

فهرست

۹	طَبّ و طبیب
۲۹	تشریح
۷۳	ملاحظات
۷۵	۱. ملحق صفحه ۱۶
۱۰۳	۲. ملحق صفحه ۱۶
۱۱۷	۳. ملحق صفحه ۱۶
۱۱۹	۴. ملحق صفحه ۱۶
۱۲۶	۵. ملحق صفحه ۵۹
۱۳۰	۶. ملحق صفحه ۵۹
۱۳۵	۷. ملحق صفحه ۵۹
۱۸۱	نمایه‌ها

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين

۲ دانش دران در طب و ارزش والای طبیب فراتر و فزون‌تر از آن‌اند که در کراسه‌ای به صورت مقاله و رساله به دست‌نویس در آیند.

۳ طبیب در میان انباء بوع خود بدان سعادت و مقام و مرتبت است که به مظهر بودن اسم شریف «محبی» از اسمای بزرگ الهی است، نایل آمده است؛ یعنی طبیب در منظر اعلای مردم اوحدی «عبوری» شربی» در مدینه‌ی فاضله‌ی انسانی است که به درمان بیماران، احیای نفوس می‌کند، در پیکر جامعه، روح حیات و بقا می‌دمد. علاوه این که خود «طبیب» به دو معنا از نام‌های خداوند سبحان است:

۴ یک معنا این که: لفظ «طبیب» از اسمای کبری خداوند تعالی مأثور است؛ دوم این که هر کلمه‌ای از کلمات نوری وجودی اسمی از اسمای تکریمی الهی است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۵ وانگهی خدای را که به «یا شافی» می‌خوانی و از وی در باران می‌خواهی؛ چنان است که برزگر از خداوند طلب باران می‌کند. هر یک از درمان و برزگر را سبب است که باید از آن اسباب خواسته‌ی هر یک برآورده شود. بیمار و برزگر در دوش نشانی آب حیات‌اند. وجود طبیب برای بیمار به منزلت ابر رحمت برای برزگر است.

۶ نظم عالم بر اساس حکمت قائم است. خواستن با عزل و سائط و اسباب در دیده‌ی حق‌بین موحد حقیقی نارواست، که نقض حکمت است. موحد عاقل باش و توحید قرآنی را که ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^(۱) بر جان و دل نشان و چند بیتی از

(۱) حدید/۴؛ اوست نخستین و واپسین و برون و درون، و خود به هر چیزی داناست.

«دفتر دل» به مفاد حدیثی از زبان خداوند دل بشنو:

سخن بنیوش و می‌کن حلقه‌ی گوش
مبادا آن‌که بنمایی فراموش^(۲)

...

نیاید تا به بالینت طیبی
نداری از شفای من نصیبی

...

که کار من به حکمت هست دائم
به حکمت نظم عالم هست قائم
بی اسباب خواهی نعمت من
بود این عین نقض حکمت من
کار من دو داده خدا داد

دوای تو شفای داده خدا داد^(۳)

استاد بزرگوارم آیت علم و دین‌دار حاج میرزا مهدی الهی قمشه‌ای شرف‌الله نفسه
در جلسه‌ی درسی حکایت فرمود که:

«در زمان پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله طیبی یمنی درگذشت. آن حضرت را از
وفات وی خبر دادند. رسول اکرم از شنیدن آن اظهار تأسف کرد. عرض
نمودند یا رسول‌الله این متوفی یهودی بوده است. فرمود: «وگر نمی‌گویند
طیب بوده است.»

میزان قدر و مکیال ارج هر چیز، انسان است. انسان اگر در بیا به ورود آید، آن
سرزمین مرده‌ی بی‌نام و نشان به ورود وی زنده گردد و بها یابد و نامدار شود. سنگ
و گل و دیگر جمادات که به کار انسان آیند، دست به دست گردند و قیمتی گردند.
گیاهی که مایه‌ی درمان انسان بود با آب زندگی برابری کند. حیوانی که انسان از آن

(۲) حسن‌زاده‌ی آملی (حسن)، دیوان، دفتر دل، بند د.

(۳) همان، بند ج.

بهره برد گرامی بود؛ بلکه خدای سبحان انسان را میوه‌ی شجره‌ی وجود خوانده است، و به گفته‌ی شیوا و رسای عارف رومی:

گر نبودی میل و امید نمر

کی نشاندی باغبان بیخ شجر^(۴)

۱۰ حفظ صحت چنین میزانی و دفع امراض و آفات چنین مکیالی به وجود ذی جود طیب نماند است. و به تقریر دل‌پذیر ضائن الدین الیاس شیرازی در آغاز کتاب بسیار بسیار از نامند «حاوی صغیر در علم طب» که زیده و برگزیده‌ی «حاوی کبیر» محمد بن زکریا رازی است:

۱۱ «موضوع علم الطب، بدن الإنسان، و من البديهيات أن هذا الموضوع في عالم الكون والفساد اجزء و شرف من سائر الكائنات، فلا جرم العلم به أجل و أشرف من سائر العلوم، سيما أن ورد به الخبر المأثور عن النبي ﷺ حيث قال: «العلم علمان علم الأبدان و علم الآلات» و قدّم علم الأبدان على علم الآلات ضرورة أن اكتساب سائر العلوم يحتاج إلى فهم سائر رموز مستقيم فاحتجنا ضرورة إلى علم تحفظ به الصحة و هو علم الطب» به اختصار نقل کرده‌ایم.

۱۲ انسان بالطبع مدنی است و خواهان مدنی فاسله است تا زندگی به آسایش داشته باشد و سعادت ابدی خود را تحصیل کند. مدینه‌ی حاضر از کانی است که باید هر یک در حد خود سخت پایدار و استوار باشد تا مدینه‌ی فضاء صورت پذیرد و تشکّل یابد. و یا مدینه بسان پیکری است که اعضای آن بنی آدم‌اند و این افراد را تن و روان

(۴) مولوی (جلال الدین محمد بلخی)، مثنوی، دفتر ۴، بخش ۲۰.

(۵) موضوع علم طب بدن انسان است. و از بدیهیات است که این موضوع در عالم کون و فساد از دیگر کائنات شریف‌تر و برتر است، پس علم به آن برتر و اشرف از دیگر علم‌هاست، به خصوص خبری از پیامبر ﷺ رسیده که فرمود: علم بر دو قسم است؛ علم ابدان و علم ادیان. و حضرت در این حدیث علم ابدان را بر علم ادیان مقدم داشت، چون روشن است که اکتساب دیگر علوم نیاز به فهم سالم و مزاج مستقیم دارد؛ پس بدیهی است که محتاجیم به علمی که به واسطه‌ی آن صحت و سلامتی مزاج حفظ شود که آن علم، همین علم طب (پزشکی) است.

است؛ لاجرم برای بهداشت هر یک پزشکی ویژه باید؛ پیکر اجتماع را حکومت عدل الهی، روان را عالم پارسای دینی، تن را طبیب بصیر ثقه.

«قال مولانا الإمام الصادق عليه السلام: لا يستغني أهل كل بلد عن ثلاثة تفرع إليه في أمر دنيا و آخرتهم فإن عدموا ذلك كانوا همجاً؛ فقيه عالم ورع، و أمير خير مطاع، و طبیب بصیر ثقه.»^(۶)

۱۳

این طبّای سه گانه، اصول و ارکان اند. حال اگر کسی چون ابن خلدون در مقدمه‌ی تاریخش بگوید: جامعه را چند بازرگان معتبر نیز باید تا پیکر اجتماع به فقر اقتصادی دچار نشود، گزاف نگفته است. و یا دیگران بیفزایند که حرف و صنایع بسیاری نیز از قبیل خط، کتبت، فاخت، نجارت، حیاکت، خیاطت و نظائر آن‌ها برای حفظ پیکر مدینه‌ی فاضله و اجتماع انسانی ضروری است درست گفته‌اند.

۱۴

انسان موجود ممتازی است. نظام هستی است. مرتبت مادی آن به نام بدن مبدأ تکون او در تحت تدبیر مردم به جوت است؛ «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ»^(۷). و به هر اندازه ارکان، اجزایست، اعتدال مزاج شایسته‌تر و اندام آدمی موزون و آراسته‌تر و تندرستی آن دل‌خواه‌تر بود، قابل قوی‌تر و شریف‌تر برای به فعلیت رسیدن کمال انسانی وی بود؛ چه این که بدن انسان و جمیع قوا از طبع تا عقل وی وسائل پیشرفت و تورشکار اویند، و انسان با مظهر صف عنوانی انسان، شکار او علوم، معارف و درک حقائق است. نگاهداشت حدایب، شکار و وسیله‌ی نیل به کمال به نعمت بود دانش پزشکی و وجود دانشمند پزشکی است. در سیاق این کریمه‌ی قرآن توجه بفرمایید: «وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَتَعْلَمُوْنَ

۱۶

۱. سفینه البحار، ماده‌ی طبیب.

(۶) مولای‌مان امام صادق عليه السلام فرمود: مردم هر شهری در امر دنیا و آخرت‌شان از سه چیز بی‌نیاز نیستند که اگر آن سه نباشد مردم به پستی می‌روند و آن سه چیز عبارت‌اند از: ۱- فقیه عالم پرهیزکار ۲- فرمانروای خوب مورد اطاعت ۳- پزشک با بصیرت و مطمئن.

(۷) آل عمران ۷؛ اوست آن که شما را در زهدان مادران چهره می‌نگارد چنان که خود می‌خواهد.

شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^(۸)، که نغمه فرموده است چیزی را نمی دانستید و شما را دانا گردانیده است، بلکه فرموده است چیزی را نمی دانستید و شما را سمع، بصر و افئده، یعنی آلات کسب علوم و ارتقا، عطا فرموده است.

و نیز در این دو آیت قرآن که حق تعالی درباره ی پیامبران یحیی و عیسی علیهما السلام فرموده است دقت بسزا شود: ﴿وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾^(۹)، ﴿وَ السَّلَامُ عَلَیْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾^(۱۰). سلام بودن مولود به یک معنا این است که سالم و تندرست به دنیا آید؛ چه سلامتی بدن برای مولود سرمایه ی تحصیل سعادت اوست، که به آن ارتباط او با سایه ی حقائق اَعْنٰی عالم طبیعت است، و بدین معارفه با حوالا طبیعت جسته جسته تواند به باطن آن ها سفر کند، و بر اصول و مخازن آن ها دست ببرد، به سان جوجه ای که بال و پر درآورد و به هر جا خواهد پرواز کند. انسان آن گاه به سعادت نرسد که پرواز گیرد و از مجاز به حقیقت رسد و از ظاهر به باطن پی برد. به گفته ی عارف امور سنایی غزنوی در «حدیقه»:

عالم طبع و وهم و حس و خیال

همه بازیچه اند و ما اطفال

غازیان طفل خردیش را پیوست

تیغ جویین از آن دهند به دست

تا چو آن طفل مرد کار آمد

تیغ چوبینش ذوالفقار شد^(۱۱)

در احوال امام سجاد علیه السلام آمده است که چون خدای تعالی بدو فرمود: «عطا می فرمود نمی پرسید که دختر یا پسر است. فقط می پرسید: مولود سالم است»^(۱۲) و به نعمت

(۸) نحل/ ۷۹، خداوند شما را از شکم های مادران تان بیرون آورد و هیچ نمی دانستید. شما را گوش ها و چشم ها و دل ها نهاده است، باشد که سپاس گزارید.

(۹) مریم/ ۱۶؛ درود بر او، روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده انگیزندش.

(۱۰) مریم/ ۳۴؛ درود بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده انگیزندم.

(۱۱) سنایی غزنوی (ابوالمجد مجذوب بن آدم)، حدیقه الحقیقه، باب ۷، تمهیل در صلاحیت طریق اسلام.

سلامتی آن شکر خدای را به جای می‌آورد. از اهمیت این موضوع، اُعنٰی سلامتی مولود است که شیخ اجل ابن سینا در «قانون»، چهار فصل در تربیت طفل آورده است که هر فصل به ویژه فصل دوم آن در موضوع خود اهمیت بسزا دارد: فصل نخست در تدبیر مولود است، فصل دوم در تدبیر رضاع طفل شیرخوار است، فصل سوم در علاج امراضی که عارض کودکان می‌شوند، فصل چهارم در تدبیر اطفال تا به سن صاوت آنان است. (۱)

در فصل دوم در اوصاف مَرَضِع یعنی شیردهنده بحث کرده است. خوی شیردهنده و ری وی، چه مادر و چه دایه، از شیر در کودک اثر می‌گذارد؛ زیرا بُئیتش از آن شیر است؛ بلکه خوی والدین و حتی احوال آن‌ها در اوقات و نیت آن‌ها، بلکه احوال نفس اوقات در تغذیه و غذای مادر در زمان حمل، چون دیگر اوصاف روانی و جسمانی او همه تأثیری ناص در مزاج طفل است. و حق سبحانه از مجرای وجود والدین نفخ روح می‌کند که خان هر سه نافخ روح اند، و روح از این مجاری رنگ می‌گیرد، چون آب باران از آسمانها. شیخ در امور یاد شده به نحو پراکنده در «قانون» و «شفا» و همچون دیگر مشایخ علمیه در کتب و صحف مربوطه بحث فرموده‌اند و بحمدالله تعالی ما را در هر یک از مسائل و زائرات آن‌ها علاوه بر آگاهی به مصادر و مآخذ آن‌ها که در تصرف ماست، مبانی قوی و راهنمای اصیل روایی، طبّی، فلسفی و عرفانی، و نقل اشباه و امثال آن‌هاست که منجر به تحجیر یک دوره کتاب می‌شود. اگر توفیق رفیق گردد که روایات و رسائل طبّی و به‌ویژه ادب تربیت مثل و بقای نسل و دستورالعمل بهزیستی و بهداشتی که از وسائط فیض الهی مأثورند، در یک‌جا گرد آیند و مطابق اصول علمی از طبّی و غیره درست بیان شوند، خدمت بزرگ به مدینه‌ی فاضله‌ی انسانی انجام می‌گیرد. لَعَلَّ الله یُحَدِّثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أُمَرَاءَ.

اکنون غرض عمده‌ی ما در نگارش این سطور، اشارتی به ارج و قدر شامخ طبیب بدین سبک است که:

استکمال نفس ناطقه که ترقی وی از عقل هیولانی تا به مرتبه‌ی عقل مستفاد و مافوق آن است، بدون کمال بدن که صحت آن است صورت نپذیرد؛ چه این که بدن مبتلای به آلام و اسقام از استقامت افکار باز می‌ماند و سیر تکاملی انسانی برایش

میسور نیست؛ و یا به تعبیر دیگر، انسان با کمک کشتی بدن تواند که در دریای بی‌کران هستی سیر کند، و کافل حفظ و سلامت این کشتی، علم شریف طب و طبیب عزیز است. چه فخر و مباهاتی و کدام پایه و سرفرازی برتر از این که چنین موهبت خدای سبحان نصیب نصاب انسان شود؟

شکرانه‌ی چنان نعمت سترگ، رفتار خوش با بندگان خداست، که دریغ باشد واجد چنان مقام معنوی، افسون هوا و هوس شود و با آبنای نوع خود، آن هم با بیمار فگار دل شکسته سوخته که چشم امید به عنایت طبیب دوخته، کبر فروخته گران‌جانی، خودبینی و ناروایی اروا دارد.

تأثیر و تأثر هر یک از نفس و بدن در دیگری و از دیگری، و طاعت طبیعت بدن مر او هام نفسانی را، مطابق سراسر شایان توجه است که کتب طبی و فلسفی آن را عنوان و استدلال فرموده‌اند، و صاحب شیح را در فصل چهاردهم از جمله نخستین تعلیم دوم فن دوم کلیات «قانون» اشارتی لطیف بر این مطلب شریف است.^۱ و ما به تفصیل در عین هشتم «عیون مسائل نفس» شرح آن در این موضوع خطیر بحث و فحوص نموده‌ایم.^(۲)

از این قبیل است که مثلاً غم و اندوه سبب پیدایش بیماری غم‌باد «گوآتر»^۲ می‌شود و ده‌ها نظیر این مثال. و به فرموده‌ی شیرین و دل‌شیرین عارف رومی:

تا خیال و فکر خوش بر وی رزنا
فکر شیرین مسرد را قریه کند
آدمی را قریه‌ی هست از خیال
گر خیالاتش بود صاحب جمال
ور خیالاتش نماید ناخوشی
می‌گذارد همچو موم از آتشی^(۳)

۱. شیخ‌الرئیس (ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا)، کلیات قانون، ص ۱۹۵، وزیری، چ سنگی.

Goitre. ۲

(۱۲) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی، دفتر ۲، بخش ۱۶.

از این باب، سخن طیب بلکه نگاه، نشاط، انبساط، انقباض و دگر حالات گوناگون وی در بیمار اثر بسزا دارند، بلکه لباس سفید طیب سبب شکفتگی بیمار می‌شود، چنان‌که سیاه موجب گرفتگی وی؛ چه این رنگ‌ها را اثری تکوینی در حالات انسان است، چنان‌که در همان فصل یاد شده‌ی «قانون» بدان اشارتی شده است و در شریعت محمدی علی‌صادعها السلام برای نمازگزار لباس سفید مستحب است و سیاه آن مکروه، و از باب سیر و سلوک در مکاشفات تمثلی، خوبان را غالباً در لباس سفید مشاهده می‌کنند و بدان را سیاه، و صریح قرآن کریم است که ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^(۱۳)، از این باب است که شیخ اشراق در «حکمة الإشراف» می‌گوید:

«و لمناسبة النفوس مع انوار صارت النفوس متنفرة عن الظلمات، منبسطة عند مشاهدة الأنوار»^(۱۴)

این روی سفید خوبان و سیاه بدان، «به روز ملکات نیکو و زشت آنان در ماورای طبیعت است، که جزا نفس عمل است و رنگ بدن طبیعی را در آن دخیل نیست. تازیان مارگزیده را سلیم گویند که تخمین سلیم از وی اثر می‌گذارد. کودکان مکتبی یکی پس از دیگری با اعای حریه، عله در وهم استاد تصرف کردند و او را در بستر بیماری کشاندند و از مکتب در آن وقتند؛ بدان‌سان شیرین که عارف رومی در دفتر سوم «مثنوی» داستان کرده است»^(۱۵)

۱. سهروردی (شیخ شهاب‌الدین)، حکمة الإشراف، ص ۴۶۴، چ سنگی.

(۱۳) آل عمران/۱۰۷-۱۰۸؛ روزی که روی‌هایی سپید شود و روی‌هایی سیاه، اما به آن کسان که سیه‌روی شدند، گویند: آیا پس از گرویدن ناباور شدید؟ پس هم به ناباوران عذاب را بچشید، اما آنان که رو سپید شدند در مهر خدای‌اند و در آن جاودان‌اند.

(۱۴) چون که نفوس با نور متناسب دارند، لذا از تاریکی‌ها تنفر دارند و هنگام مشاهده‌ی نور شکفته می‌شوند.

کودکان مکتبی از اوستاد

رنج دیدند از ملال و اجتهاد^(۱۵)

چاره‌ی بسیاری از بیماری‌ها تنها دارو نیست، بلکه تدبیر نفسانی طیب حاذق و روحانیت و تأثیر کلام وی راه علاج آن است. و به قول علی بن عباس اهوازی در «کامل الصناعة»:

«كانت هذه الحمى من غم أو هم فينبغي أن يحتال في تسكين ذلك و سرور

الذهن ما أمكن و يسمع أصناف اللحن السارة للنفس»^(۱۶)

به عنوان تطویر از تنویر مقال و تفرّج و تفریح بال، دو نمونه در این باب یکی از ابوبکر محمد بن زکریای رازی و دیگر از ابوالبرکات هبة الله بن علی بغدادی نقل می‌کنیم. نخستین را در «ملال» الدین دوانی در کتاب «اخلاق جلالی» بدین عبارت حکایت کرده است:

«منصور بن نوح را که واکان مالک، خراسان بود وجع مفاصلی روی نمود که معظم اطبای آن زمان زبان به اعتراف عجز از علاج آن گشودند، و بر قصور از تدبیر آن عارضه اقرار نمودند. رأی ارکان دولت بر آن قرار یافت که با محمد زکریا رازی که رازدانش قوانین علاج و اصلاح مزاج بود مشورت نمایند، کسی به احضار او فرستادند. چون «نار قلم رسید از رکوب سفینه تحاشی نمود تا او را دست و پا بسته در کشتی باختند. چون از دریا عبور کرده به پادشاه رسید انواع تدبیرات لائقه و غیر لائقه به عمل آورد و هیچ کدام از سهام تدبیر بر هدف مقصود نیامد.

بیت:

۱. اهوازی (علی بن عباس)، کامل الصناعة، ج ۲، ص ۱۵۷، چ اول مصر.

(۱۵) مولوی (جلال الدین محمد بلخی)، مثنوی، دفتر ۳، بخش ۵۸.

(۱۶) وقتی که این بیماری از روی غم و اندوه است شایسته است که در تسکین آن چاره اندیشی شود و تا حد امکان خوشحالی او فراهم شود و انواع آوازه‌های مسرت بخش نفس را گوش کند.

از قضا سرکنگین صفرا فزود

روغن بادام خشکی می‌نمود^(۱۷)

بعد از آن با پادشاه گفت هر چند معالجات جسمانی نمودم نفعی بر آن مترتب نشد. اکنون تدبیری نفسانی مانده. اگر از مزاولت آن نجاتی حاصل شود فیهما؛ و الا یأس کلی خواهد بود.

پس پادشاه را تنها به حمام برد و مقرر نمود که دیگری در نیاید. و بعد از آن که حرارت حمام در بدن پادشاه مشتعل شد با کارد کشیده در برابر او آمد و به آرام فحش زبان گشاد و گفت: تو فرمودی که مرا دست و پای بسته روی باندازند و به اهانت چندین فرسخ راه بیاورند؟ من نیز حالی به همین کار. تو انتقام خواهم نمود. پادشاه از ناپرهی غضب اشتعال یافت و بی اختیار از جای برخاست. محمد زکریا در حال بیرون دوید و مکتوبی به یکی از خواص سدان داد و به ایشان گفت پادشاه را بیرون آورید و به دستوری که این جا نوشته ام عمل کنید و در حال بر مرکب تیزرو سوار شد و از خراسان بیرون آمد. پس پادشاه را به همان طریق تدبیر کردند و صحت کلی یافت؛ چه مواد بلغمی که سبب مرض بود به واسطه‌ی حرارت غضبی و مدد حرارت حمام تحلیل یافت. و بعد از آن هر چند پادشاه او را طلبید ملاقات ننمود و استعذار کرد که هر چند سورت ششم که واقع شد بنابر مصلحت علاج بود، فاما شاید که چون پادشاه را در آن فساد بر خاطرش گران آید و از سلاطین به هیچ حال ایمن نتوان بود.

و دومین را ابن ابی اصیبعه در «عیون الأنباء فی طبقات الأطباء» در بیان ابوالبرکات آورده است، و در «نامه‌ی دانشوران ناصری» نیز در بیوگرافی ابوالبرکات بغدادی بدین

۱. دوانی (ملاجلال الدین)، اخلاق جلالی، ص ۱۶۸، ط هند.

۲. ابن ابی اصیبعه، عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ج ۳، ص ۲۹۷، ج بیروت.

«از نوادر معالجات که صاحب «طبقات الأطباء» از وی نقل کرده این است که یکی از اهالی بغداد را مالیخولیایی عارض شده و مدت‌های مدید بدان رنج مبتلا بود، و هنگام مشی و حرکت گمانش این بود که خمی بر سر او نهاده‌اند و دست‌های خود بدان خم می‌نهاد و حرکت می‌نمود. کسان آن مریض هر قدر سعی در معالجت او می‌کردند حالت اختلال دماغ آن مریض بیش‌تر می‌شد، تا آن‌گاه که شرح آن مرض در پیش او دادند. پس از تأمل و تذکر در مرض دانست که به ادویه‌ی مزاجی آن را بُرنی پدید نخواهد گردید. به تدبیر و تصرف در قوه‌ی خیالیه‌ی وهمیه‌ی وی او را بره پدید خواهد دید. پس کسان مریض را گفت که روزی او را در نزد من حاضر کنید که به بالجت او را به آسانی مقبّلَم.

روز دیگر آن مرد مالیخولیایی را به نزد وی آوردند، ابوالبرکات سر به زیر داشت. بعد از لمحه‌ای سر را بالا برد و گفت: «این کیست و این خم بزرگ را چرا بر سر نهاده؟» بعد سر به زیر انداخت. مرد آهسته به همراهان خود گفت: «همواره می‌گفتم که این خم بر سر من است و شما منکر می‌شدید.» او از زیر چشم می‌نگریست. پس سر برداشت و گفت: «او را به منزل برده تا ده روز نگذارند بیرون رود. روز دهم به نزد من آورده به یک طرفه‌العین این خم بشکنم. و از این رنج آسوده گردد؛ چه بعضی آنکس و ادوات خواهم ساخت که در این چند روز او را صبر باید نمود.»

مرد مالیخولیایی از تقریر وی خوشحال گشته به منزل خودش مراجع دادند. چون نزدیک به روز موعود گشت، آن طبیب کامل غلام خود را بخواست و گفت: «خمی را به ریسمان ببند و در بام خانه منتظر باش. چون آن مرد مالیخولیایی به درون درآید، من او را به حرف مشغول می‌کنم و تو خم را بیاویز و بر سر او نگاه‌دار.» و به غلام دیگر گفت: «تو نیز چوبی که بر سر آن آهنی سخت باشد نگاه‌دار، و چون وقت معین برسد و طبیعت او را مستعد نمایم و اشارت کنم، تو آن چوب را سخت بر آن خم بکوب که خورده گردد.» پس در روز معهود مریض را به نزد وی آوردند، ابتدا نبض

گرفت و چند حبّ مخدر به وی داد. آن گاه اهالی مجلس را بگفت تا متفرق گشته، و چند نفر از تلامذ خاص را نگاه داشت. دست آن شخص بگرفت و به فضای خانه اش آورد و همچنان صحبت می داشت و می گردید تا بدان محلی که مابین او و غلامان معهود بود، باز داشتش و گفت: «الحظه ای از این موضع حرکت مکن.» پس آن غلام اول خم را بیاویخت و محاذی سر وی نگاه داشت. آن گاه گفت: شربتی قوی السکر آورده بدو دادند. به تدریج شربت بنوشید چند قدم عقب رفته اشارت به غلام دیگر کرد. به یک دفعه غفلتاً چوب بر آن خم بنواخت. صدایی مهیب برخاسته خم خورد و گریه بر اطراف وی بر زمین ریخت. آن مرد از هول آن کار فریادی زد و بیهوش گردید؛ پس بگفت تا او را مالیده به هوش آوردند و شربتی دیگر بدو ریختند از آن وحشت آسوده گشت. و آن خم را چون معاینه بشکسته آن خیار به کلی از وی زایل گردید. یک - دو روز دیگر او را نگاه داشته بعضی از مریضین مزیل سوداء به جهت اصلاح مزاج آن مریض به وی بخوراند، مریض زیاده از حد اظهار امتنان کرده با سلامت به منزل خود مراجعت نمود.^۱

سه تن از استادان من که هر یک از سالکان قدر اوّل آسمان علوم و معارف بوده اند، آیات عظام: حاج میرزا ابوالحسن شیرازی، حاج میرزا احمد آشتیانی، حاج میرزا مهدی الهی قمشه ای رضوان الله علیهم «قانون» طبّ بو علم را تدریس می فرمودند و جناب آقای آشتیانی در آن تبحری شگفت داشت و می فرمود که فاضل مونی را می شکافتند با تشریح آن از کالبد انسان خبر می دادند.

نگارنده چند سال طب را در محضر اعلای استاد علامه ذوالفوائد شعرانی به همان شیوه ی کلاسیکی پیشینیان - که نخست «قانونچه» محمد بن محمود چغمینی و پس از آن «شرح اسباب»، معروف به «شرح نفیس» و سپس یک دوره ی کامل تشریح، و بعد از آن «قانون» شیخ و در عرض آن کتب طبّی دیگر متعارف بود و تدریس می شد - تلمذ کرده است و صحف و رسائل عدیده در طبّ، تشریح و معاجم طبّی از مخطوط

و مطبوع به تازی، پارسی و فرانسوی با توفیقات الهی تحصیل کرده است.

استاد در آغاز نخستین جلسه‌ی درس «قانونچه» فرموده است:

«آقا در حوزه‌های علمی ما کتب طب مانند دیگر رشته‌های علوم تدریس

می‌شد، و علمای ما در علم شریف طب نیز دست داشته‌اند. یک عالم دینی

در فهم بسیاری از اخبار و حل و درک کثیری از مسائل فقهی از قبیل حدود

و دیات به طب و تشریح آن نیازمند است.»

آن گاه سنگ‌شهادتش را در زیر جانب راست فک اسفلش نهاد و به مطابقت گفت:

«آخوند باید به تشریح آشنا باشد که لااقل بدانند مثلاً کلیه‌ی او در این جایش

[اساره زیر تازی‌شان کردند] آویزان نیست.»

از خاطرات تدریس در جلسه‌های درس تشریح در محضر انورش داشته‌ایم

جلوه‌گری‌های خاص کریمه‌ی «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^(۳۸)، در مرئی و منظر ما

بوده است، چنان‌که خود در جواب شرح راس در پایان تشریح عضل راس^۱ به ذکر همین

کریمه تبرک جسته است و به فهم او، «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

از این لذات معنوی در درس‌های سینا و علم فلک نیز در پیشگاه جان‌فزا و

دل‌گشایش بهره‌مند بوده‌ایم.

گوینده‌ی این عبارت کوتاه بسیار بلند گفته است:

«من لم يعرف علم الهيئة و التشریح فهو عین فی معرفة الله»^(۳۹)

علیق‌لی میرزا در «فلک السعادة» آن را به صورت خبر نقل کرده است که در خبر وارد

است:

«من لم يعرف علم الهيئة...»^۲

۱. شیخ‌الرئیس (ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا)، قانون، ص ۳۱، ط رحلی.

۲. علیق‌لی میرزا، فلک السعادة، ص ۳۷، چ سنگی.

(۱۸)، مؤمنون/۱۵: پس بزرگا خداوند، آن بهترین آفرینندگان.

(۱۹) آن‌که به علم هیئت و تشریح شناخت نداد در معرفت خدای نا کار آمد است.

ولی ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که این عبارت از منشآت خواجه‌ی طوسی است. ۵۲
کیف کان، انسان، سلطان وحدت صنع را که دال بر وحدت صانع آن است در ۵۳
رشته‌های هیئت و تشریح به شهود تام مشاهده می‌کند که اگر به اندازه‌ی یک میکرون^۱
در نظام عالم و اندام آدم کژی و کاستی روی آورد، همان است که شیخ شبستری در
«گلشن راز» فرموده است:

اگر یک ذره را برگیری از جای
خلل باید همه عالم سراپای^(۲۰)
و در «دفتر دل» نیز ثبت شده است که: ۵۴

سراسر صنع دلدارم بهشت است
بهشت است آنچه زان نیکو سرشت است^(۲۱)

زمن حسن زمان حسن آسمان حسن
عیان حسن نهان حسن و میان حسن
همه حسن حسن ظل حسن مطلق
همه فرزند و از آن اصل مشتق
همه حسن و همه عشق و همه شور
همه وجد و همه مجلد و همه نور
همه حق و همه علم و همه شرق
همه نطق و همه ذکر و همه ذوق
درین باغ دلارا یک ورق نیست
که تار و پودش از آیات حق نیست

۱. (۲۰) شبستری (سعدالدین محمود)، گلشن راز، بخش ۸.
(۲۱) حسن زاده‌ی آملی (حسن)، دیوان، دفتر دل، بند پب.

...
کدامین نقطه در این رقی منشور
تو پنداری که باشد غیر منظور

...
اگر یک نقطه اش گردد محوّل
بینی چرخ عالم را معطل^(۲۲)

...
را شهر و ده و کوه و در و دشت
روی دلستانم هست گلگشت^(۲۳)

...
خدا را از خدا دوران چه گویی؟
خدا را از خدا دوران چه جویی؟^(۲۴)

مناسب است که برخی از فوائد ابوالحسن طیبی جناب استاد علامه شعرانی به قلم آید: ۵۵

فرمود: در کتب طب و تشریح و شعب ریاضی لفظ وحشی و انسی به کار می رود. ۵۶
مراد از لفظ وحشی جانب بیرون صفحه ی کتاب و یا بان انسان و یا عضو مخصوص موضوع تشریح و نظائر آن هاست، و انسی در مقابل وحشی است.

مثلاً شیخ در تشریح کتف از «قانون» چند بار این دو لفظ را به کار برده است؛ ۵۷

«و الکتف تستدقّ من الجانب الوحشی...»^(۲۵) ۵۸

۱. شیخ الرئیس (ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا)، قانون، ص ۲۵، ط ۱، رحلی.

(۲۲) حسن زاده ی آملی (حسن)، دیوان، دفتر دل، بند پد.

(۲۳) همان، بند ح.

(۲۴) همان، بند یط.

(۲۵) کتف در طرف خارجی باریک است که به تدریج متبهر تر می شود.

و ابن نفیس در «شرح تشریح قانون» گوید:

«العضلات المميلة للنفذ إلى أحد الجانبين أعني الوحشي والأنسي أكثر من المديرية له، و سبب ذلك كثرة حاجة الإنسان إلى تميل فخذ، و قلة حاجته إلى إدارته»^(۲۶)

و فرمود: «شَرَط» به فتح شین و سکون راء، تیغ زدن است و اسم آلت آن؛ مِشَرَطٌ و مشراط است، يقال: شَرَطَه الحجام بِمِشَرَطِهِ.

تر در عبارتی حجامت بدون «شرط» آمده است، معنا و مراد آن «بادکش کردن» است؛ و اگر با «شَرَط» آمده است، به معنای حجامت با تیغ زدن و خون گرفتن است. مثلاً در اسم صدام از «شرح اسباب» آمده است:

«و جاءه حبة الساق بالشرط ليستفرغ شيء من المادة و يتوجه الباقي إلى الأسفل»^(۲۷)

یعنی حجامتی که با تیغ زدن باشد. و فرمود: این که در سوره‌ی طارق قرآن کریم آمده است: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ * تُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ *^(۲۸)، نظیر این آیه‌ی سوره‌ی نحل است: ﴿لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ نُذِيرُكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ﴾^(۲۹)، ترائی جمع تریبه است مانند کتاب و کتیبه.

۱. ابن نفیس، شرح تشریح قانون، ص ۲۴۸، چ مصر.

۲. شرح اسباب، ص ۷، ط ۱ رحلی، چ سنگی.

(۲۶) عضلات (ماهیچه‌های) ناشده به سوی ران به طرف یکی از دو جانب بدن و درونی بیش تر از ماهیچه‌های گرداننده‌ی آن است، علتش آن است که انسان به باز و بسته شدن ران بیش تر نیازمند است تا به چرخش آن.

(۲۷) و علاج آن حجامت کردن ساق است به وسیله‌ی تیغ تا چیزی از مواد آن بیرون آید و مابقی به سوی پایین برود.

(۲۸) طارق/ ۸۷-۸۶ پس آدمی، باید نگردد که از چه آفریدنش از آبی چیده، آفریدندش. که برون از میان پشت و استخوان سپیده آید.

(۲۹) نحل/ ۹۷؛ شما را در کار چهارپایان هر آینه پندی است، از آن چه در شکم دارند، از میان سرگین و

صلب، دیوار استخوان‌های پشت بدن است، و ترائب، جدار استخوان‌های جلوی آن است هر دو، چه از زن و چه از مرد. و آن‌چه در میان این دو دیوار استخوان‌ها محصور است امعا، آورده، احشا و نظائر آن‌هاست. و معنای آیت این است که انسان با دیده‌ی اعتبار در صنع پروردگار بنگرد که مبدأ تکوّن و مایه‌ی پیدایش او آب جهنده‌ای است که از میان این دو دیوار استخوان‌ها بیرون می‌آید، چنان‌که در آیه‌ی دوم فرمود:

«و انعام مایه‌ی عبرت شماست که شیر خالص گوارا از میان فرث و دم آن‌ها بیرون می‌آید.» (۳۰)

نه آن پستان‌که شعلت یافته است که ترائب را سینه و پستان و یا استخوان‌های سینه‌ی زن معنا کرده‌اند، خفته‌اند که ماء دافق از صلب مرد و ترائب زن بیرون می‌آید.

نگارنده گوید: اگرین صورت و بر صورت آفرین که آبی آن چنان را صورتی این چنین می‌دهد، و شیخ احسان سبکی چه نیکو سروده است:

ز ابرانکه در قطره‌ای سوی بیم
ز صلب آدم، نطفه‌ای در شکم
از آن قطره زرق‌لا کند
وزین صورتی سرور بالا کند
دهد نطفه را صورتی پند بی
که کرده ست بر آب صورت‌گری (۳۱)

و فرمود:

«لسان‌الحمل، بارهنگ است. و طباشیر مغزنی که از هندوستان می‌آید. و شبت شوید است. و برنجاسف بومادران است. و زعرور میوه معری است. و زال زالک است و فارسی کتابی آن دولانه است. و حرمل اسفنج است. و

خون، شما را شیری ناب می‌نوشانیم گوارای نوشندگان.

(۳۰) نحل/۶۷؛ «وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لِّتُفَكَّرُمْ مِمَّا فِي بَطُونِهِ مِنْ بَيْنِ قَرَبٍ وَدَمِ لَنَا خَالِصًا سَائِمًا لِلشَّارِبِينَ»

(۳۱) سعدی (ابو محمد مصلح بن عبدالله)، بوستان، در نیایش خدا.



عرق یمانی بیماری رشته است.»

و این شعر را از «بوستان» سعدی خواند:

یکی را حکایت کنند از ملوک

که بیماری رشته کردش چو دوک^(۳۲)

و فرمود:

«باید دانست که ترجمه‌ی تیفوئید به مطبقة، چنان‌که میرزا علی‌دکتر مؤلف

«جواهرالتشریح»، و ابوالحسن خان و غیرهما گفته‌اند، غلط است، چون

به تصریح «شرح اسباب»، «قانون» و غیرهما، مطبقة ترجمه‌ی سونوخس

است، و ریوخس را گویند بیش از یک هفته طول نمی‌کشد و علاج آن

به تب یا حصبه است که فوراً تب را قطع می‌کند، و علت آن سخونت

دم است.

و فرمود:

«حصبه ظاهراً سرخک است نه برض معروف تیفوئید. و محرقه قاوسوس

است که شبیه تیفوس است»

و به مطایبت فرمود که:

«فلان طبیب از هنر جراحی خود در جمعی سخن به میان آورد و بند

شست خود را به حضار نشان داد و گفت: دی‌لیهام را عمل کرده‌ام و

سنگی از آن در آورده‌ام که بدین درشتی بود. پرسیدند: باز در چه حال

است؟ گفت آن‌که در پای عمل جان سپرده است.»

﴿وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۳۳)

قم - حسن - حسن زاده‌ی آملی

(۳۲). سعدی (ابومحمد مصلح بن عبدالله)، بوستان، باب اول.

(۳۳). یونس/۱۱؛ و واپسین خواندن‌شان این‌که ستایش خدای راست پروردگار جهانیان.

تشریح

حضرت مبارک حضرت آیه الله علامه حسن زاده ی آملی دانشمند و استاد
بزرگ حوزه ی مبارک هی علمیه ی قم دامت برکاته.

احتراماً ضمن تدبیر کتابچه ی راهنما و فرم های مربوط به نخستین
گردهمایی آنو، دست های ایران به استحضار می رساند:

عموم مورخین و شرق شناسان غربی، اطمینان را می کنند که
چون اسلام تشریح جدید را شرح کرده است، مسلمانان تشریح نمی دانسته اند
و به تبع آن جراحان خود نبوده اند.

حقیر به عنوان معلم آناتومی رسیده به مطالعه و بررسی تاریخ طب
و تشریح در ایران و اسلام چنین تصویری را باطل می دانم و تا حدودی
اطمینان دارم که چنین نبوده است، لیک بررسی موضوع نیازمند کار
کارشناسی اهل خبره است. لذا امیدوارم علمای هم گرفتاری های بسیار،
دستور فرمایید همکاران محترم تان در مورد مبانی فقهی، اجتماعی و به ویژه
تاریخ علم تشریح در اسلام و ایران، حقیر و برگزار کننده کارگاه های
مذکور را یاری و راهنمایی فرمایند و کنگره را با ارائه ی مقالات مربوطه
خوشنود و سرافراز نمایند.

سلامتی و طول عمر با برکت آن عزیز، زمزمه ی همیشگی ما در پیشگاه
خداوند بزرگ بوده و هست.

ملتمس دعا - دکتر امامی میبدی

دبیر گردهمایی آناتومیست ها.

به دنبال این درخواست رساله‌ی ذیل فراهم آمد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (۳۴)

با سلام به بزرگواران گلشن بهاران، و دعایی دماغ پرورتر از نسیم جویباران به حضور اندر دانشمندان، معلمان و استادان گرانقدر آناتومی و طبیبان والاگهر و محققان و پرورندگان بزرگوار و مدیران محترم و دانشگاهیان عزیز و علاقه‌مندان سرافراز، بی‌سکوه و عظمت «نخستین گردهمایی علمی آناتومیست‌ها» در دست‌آموزان علوم پزشکی کرمان معروض می‌دارد:

این رساله را - که به امثال مثال بارک مدبران ارجمند آن بنیاد خیر نهاد تدوین و تنظیم شده است - به ساخت حدس آن خرات محترم که پشتوانه‌ی حیات و مایه‌ی زندگانی انسانی و از ارکان مدینه‌ی باضایی کشور جمهوری اسلامی ایران‌اند تقدیم می‌دارد و سعادت جاودانی و ترقی روز افزون و توفیق بیش از پیش خدمت به بندگان خدا را برای همگان از پیشگاه حقیقه‌الحقائق و صورة‌الصور، خداوند عالمیان مسئلت دارد.

قم - حسن حسن زاده‌ی آملی

۱۳۷۲/۴/۸ ه.ش.

(۳۴) علق/۲-۵؛ بخوان، به نام پروردگارت که آفرید آدمی را از خون بسته آفرید. بخوان، که پروردگارت بزرگوارترین است. آن‌که با خامه آموخت. آدمی را آنچه ندانست آموخت.